هو العلیم

اعتدال در سلوک

سلوک خانواده ـ تهران ـ جلسه ۴

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذبالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا
وحبیب قلوبنا و طبیب نفوسنا أبی القاسم محمّد
وعلی آل بیته الطّاهرین، و اللعنة علی أعدائهم أجمعین

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتابِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ آل‌عمران، ۱۱۰ شما بهترین امت و گروهی هستید که برای مردم به عنوان اسوه و الگو خداوند شما را قرار داده. از خصوصیت شما این است که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، امر به کار پسندیده و نهی از کار زشت و نامناسب و ناپسند.

این معنایی که در آیه خداوند می‌فرماید خَيْرَ أُمَّةٍ [ما باید به] این معنا توجه کنیم و ببینیم بهترین امت و بهترین گروه، این گروه هستند: گروهی که امر به معروف و نهی از منکر مرام آنها است و ممشی و منهج آنها است، مسیر آنها است. در آیه دیگر می‌فرماید که وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ ... البقرة، ۱۴۳ شما امتی هستید که در طریق وسط و اعتدال قرار دارید. خداوند متعال انسان را با یک ویژگی‌های خاصی خلق کرده که این ویژگی‌ها برای کمال او و برای رسیدن به نقطه فعلیت و کمال به عنوان مقدمه به حساب می‌آید. اگر انسان به این ویژگی‌ها توجه نکند به آن نقطه مطلوب نخواهد رسید، هر چه می‌خواهد کار بکند فایده ای ندارد.

فرض کنید که اگر شخصی بخواهد عبادت کند؛ برای عبادت، برای نماز احتیاج دارد به این که قوای بدنی او در حد اعتدال باشد، صحیح باشد، سالم باشد، حالا اگر این ضعیف شد و مریض شد خب عبادت هم نمی‌تواند بکند دیگر. لازمه نماز خواندن و برخواستن؛ لازمه آن صحت و سلامتی است، حالا یک شخصی بگوید [ما به] این صحت و سلامتی توجه نمی‌کنیم، خب وقتی که انسان مریض بشود طبعا از نماز شب هم می‌افتد درست؟ این صحت و سلامتی باید بر اساس رعایت ضوابطی باشد که آن ضوابط چنانچه رعایت نشود سلامتی هم برای انسان حاصل نمی‌شود. در خوردن غذا، در رعایت پوشاک، در رعایت جهات بهداشتی و تندرستی باید انسان رعایت این موازین و مبانی بهداشت را باید داشته باشد.

کسانی که غذایشان را بیشتر غذاهایی قرار می‌دهند که خون آنها را کثیف می‌کند اینها همیشه کسل هستند و کدورت دارند و حالت قبض دارند و حالت نشاط ندارند. کسانی که زیاد فرض کنید که آجیل و تخمه‌جات و روغن‌هایی که برای دستگاه گوارش و دستگاه هاضمه انسان مضرّ هست اینها را بخواهند در غذای خودشان استفاده کنند، اینها خون آنها [را] کثیف [می‌کند] و نشاط ندارند، انبساط ندارند. در جهاز

هاضمه آنها و در جهاز گوارشی آنها و در سایر جهازهای آنها اثر سوء می‌گذارد و علاوه بر این که ممکن است مرض به وجود بیاورد آن حالت انبساط را می‌گیرد. چرا بزرگان یکی از دستورات غذایی خودشان را به شاگردان خوردن سرکه قرار داده بودند چرا؟ به جهت این که سرکه موجب می‌شود خون قلیایی بشود، سرکه اسید است دیگر، این قلیایی شدن خون موجب انبساط می‌شود، موجب شفافیت روح می‌شود، موجب نشاط می‌شود درست شد؟

چرا می‌گویند خوردن زیاد گوشت برای سالک ضرر دارد؟ چرا؟ چون خوردن زیاد گوشت باعث کدورت و [قساوت] است؛ باعث قساوت است، قساوت می‌آورد. کسانی که گوشت زیاد می‌خورند اینها قلبشان رؤوف و رحیم نیست، رحیم نیست؛ نمی‌توانند از یک قضیه و مسأله‌ای به راحتی بگذرند، از یک مسئله به راحتی نمی‌توانند بگذرند. [نمی‌توانند کاملا] اهل انفاق باشند، اینها دارای یک نوع خشکی و یک نوع جمود هستند، این به خاطر خوردن زیاد گوشت است.

مرحوم آقا توصیه می‌کردند به شاگردانشان که هفته ای دو بار بیشتر گوشت نخورند درست شد؟ البته برای افرادی که خب از یک صحت و قدرت مزاجی برخوردارند اما افرادی که دارای یک ناراحتی هایی هستند خب مسأله آنها فرق می‌کند. خوردن شیرینی‌جات، چیزهای سرخ کردنی زیاد، خوردن روغن‌های متنوع اینها موجب می‌شود خون کثیف بشود و این کثیف شدن خون در نفس انسان اثر بگذارد و آن حالت نشاط را بگیرد. بر عکس خوردن میوه‌جات بسیار برای سالک مفید است مخصوصا میوه‌جاتی که موجب می‌شود سبک باشد و تصفیه کند؛ وضع آنها را تصفیه کند، این خیلی برای آنها مفید است. این مال سلامتی بدن است؛ اگر بدن سالم باشد این سلامتی بدن در سلامتی روح هم تأثیر می‌گذارد.

حالا اگر قرار بشود که ما بیاییم و در این مسأله قائل به افراط بشویم، یعنی اگر فرض کنید که می‌شنویم خوردن نان و سرکه برای انسان مفید است، برای نفس مفید است از این به بعد تمام غذاهایمان را دیگر نان و سرکه قرار بدهیم خب زخم معده می‌گیریم می‌افتیم دیگر! اصلا به طور کلی زندگی مختل می‌شود، دیگر اعصاب انسان از بین می‌رود چون سرکه و اینها برای اعصاب خوب نیست. چرا [زندگی مختل می‌شود؟] به جهت این که [این قضیه] از حدّ و از اعتدال خودش خارج شده.

فرض کنید که می‌گویند که اگر کسی گوشت نخورد زیاد خوردن گوشت برای حال انسان، این مضر است حالا اگر کسی بیاید اصلا گوشت نخورد، خب این دچار ناراحتی‌هایی می‌شود و ممکن است به بعضی از ناراحتی‌های روحی و روانی این مسأله منجر بشود چرا؟ چون مسأله از حدّ اعتدال خودش، قضیه خارج شده.

راجع به داروها همین طور است. دارو برای انسان ضروری است اما اگر انسان از سر خود و پیش خود

بدون تجویز پزشک بخواهد دارو برای خودش مصرف کند، مصرف دارو را زیاد کند این منجرّ به بعضی از ناراحتی‌ها می‌شود. همین استامینوفنی که برای سردرد و برای تب و اینها همه می‌دانید و همه می‌شناسید و اینها شما این را یک مقداری زیاد بخورید، فرض کنید که ناراحتی دارید و می‌گویید که [حالا ما] ده بیست تایی با هم می‌خوریم، این بعد از دو ساعت موجب می‌شود که کبد از کار بیافتد و بعد از چهار ساعت هم برای انسان فوت پیدا می‌شود چرا؟ چون از حدّ اعتدال مسأله خارج می‌شود.

هر چیزی باید بر اساس اعتدال انجام بگیرد تا بتواند مفید باشد. به طور کلی عالم بر اساس اعتدال می‌گردد و خروج نظام عالم از یکی از دو طرف اعتدال موجب می‌شود که تمام عالم مضمحل بشود و تمام عالم به طور کلی نیست و نابود بشود. در مسأله سلوک مهمترین قضیه‌ای که برای یک سالک مطرح است، مسأله مسأله اعتدال است.

اگر سالک از پیش خودش بیاید یک ذکری را بگوید این برای او خطر دارد، اگر سالک بیاید و بر خلاف آن چه که به او گفته می‌شود بعضی از مسائل را کم یا زیاد کند این خطر برای او پیدا می‌شود.

یکی از افراد همین مخدرات از دوستان در مشهد بود چند سال پیش در زمان مرحوم آقا این دارای حالاتی شد و مسائلی برای او پیدا شد و اینها و من وقتی که با ایشان صحبت کردم و مسائلی را مطرح می‌کرد احساس کردم که از آن طریق عادی کم کم دارد وضعیت او خارج می‌شود، کم کم حالاتش دارد رو به انحراف می‌رود. اول مسائلی که مطرح می‌کرد تا حدودی مطالب خوبی بود بعد یک مقداری [در] مطالبش کم کم یک جرقه هایی من احساس می‌کردم، یک نوساناتی در صحبت احساس می‌کردم و مطالب را می‌رفتم خدمت آقا گزارش می‌دادم. چند روز این قضایا طول کشید، در آن روزهای آخر دیگر احساس کردم آن مقدار مطالبی که دارد نقل می‌کند دیدم اینها وضع او را به هم زده و دارد به یک طرف می‌کشاند. مرحوم آقا بعد از این مطالبی که ما نقل کردیم [خدمت مرحوم آقا] و بعد از دو سه روز که گذشت و دیگر مسائل آخر را نقل کردیم ایشان رو کردند به من فرمودند فلانی می‌دانی چرا این، این جور شد؟

به خاطر این که از دستوری که به او داده بودیم تخطی کرد و سر خود شروع کرد به زیاد گفتن. التفات می‌کنید؟

شما از ذکر لا اله الا اللَه که بالاتر ذکری سراغ ندارد، ذکر خدا است. همین لا اله الا اللَه را اگر انسان زیاد بگوید موجب خطر است برای او. دیگر از لا اله الا اللَه که بالاتر ما چیزی نداریم. از ذکر یونیسه که ما بالاتر نداریم، از اذکار توحیدی که ما بالاتر نداریم؛ نه اینکه ذکر بد است، ذکر ذکر است، ذکر یاد خدا است و یاد خدا موجب اطمینان است، صحبت در میزان و مقدار قابلیت ما است که ما چه مقدار می‌توانیم با توجه به این نقصانی که داریم، با توجه به این ضعفی که داریم، با توجه به مسائل خلافی که در نفس ما هست تا چه مقدار ما

می‌توانیم این ذکر را تحمل کنیم، صحبت در این است.

یک دانه سیب خیلی شیرین است و خیلی خواص دارد و خیلی برای انسان مفید است ولی این یک دانه سیب را کی باید بخورد؟ یک شخصی که دوازده، پانزده یا بیست سالش است و ناراحتی ندارد حتی ناراحتی معده ندارد، یک شخص عادی این یک دانه سیب را که می‌خورد ... حتما هم صبح بخورید، صبح ناشتا خاصیت غذاها و خاصیت میوه ها بسیار زیاد است، سابق می‌گفتند سیب در صبح طلا و در ظهر نقره و در شب مس است و یک همچنین چیزهایی را می‌گفتند و درست هم می‌گفتند.

صبح بسیار فایده دارد و خواصش بسیار زیاد است و خاصیت ضد چربی دارد به شرط این که ناشتا باشد. اما این یک دانه سیب را شما بیایید به یک بچه شیرخواره، بچه شش ماهه به زور به دهان این فرو کنید خب این خفه می‌شود! اگر هم برود در معده او، می‌کشدش چرا؟ چون معده این بچه برای سیب و برای امثال سیب فعلا آمادگی ندارد، معده بچه برای شیر مادر آمادگی دارد، برای غذای بسیار نرم و ملایم آمادگی دارد. سیب خوب است، قابلیت نیست قابلیت در آن طرف نیست.

و این [مسأله] چه شد؟ مسأله این شد که از پیش خودش فرض کنید که مرحوم آقا فلان مقدار به او ذکر می‌دادند و این [از پیش خودش] اضافه می‌کرد می‌گفت حالا که مثلا حال خوشی پیدا کردیم و حالا که این ذکر ما را به یک مسائلی کشانده، ادامه بدهیم ٤٠٠ تا را ٦٠٠ تا، ٦٠٠ تا را ٨٠٠ تا. کم کم می‌شود؛ کم کم اوضاع اعتدال نفسانی او تغییر پیدا می‌کند و وقتی تغییر پیدا کرد دیگر قابل کنترل نیست مگر این که در تحت تربیت خاص و شرایط خاصی قرار بگیرد و یک نوع تنبیهاتی روی او واقع بشود تا بتواند برگردد.

یکی از ارحام ما که سابق از دوستان و رفقای مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بود ایشان یک وقتی من متوجه شدم دیدم که ایشان سر کسب و کار نمی‌رود مغازه او بسته است یا اینکه شاگردی را در مغازه می‌گذارد و او می‌آید [کار را؛] این انجام می‌دهد و این در خانه نشسته و از خانه‌اش بیرون نمی‌رود!

من گاهی سر به سر او می‌گذاشتم می‌گفتم که فلانی چرا مغازه نمی‌روی شما؟ چرا کار نمی‌کنی؟ می‌گفت که مغازه که می‌گردد و فلان. گفتم: نه شما باید بروی سر مغازه‌ات، باید با مشتری سر و کار داشته باشی، شما باید بروی. می‌گفت این جوری حالمان بهتر است و این حرف‌ها، ما هم به او توجهی نمی‌کردیم دیگر. زمانی از این مسائل گذشت تا این که یک روز من دیدم یک مطالبی نقل می‌کند که این مطالب نمی‌تواند مطالب صحیح باشد و حکایت از بعضی از جریان‌ها و خطوط انحرافی می‌کند در ذهنش. مدعی بود که من با امام زمان حضرت بقیه اللَه ارواحنا فداه ارتباط دارم وقضایا و مسائلی را از پیش آن حضرت نقل می‌کند! بعد از ما سوال کرد که حالا من که یک همچنین ارتباطاتی دارم آیا نیاز هست که با آقا هم باز ارتباط داشته باشم یا نه؟ من گفتم: شما یقین داری حالا این شخصی که با او مرتبط هستی خود حضرت است یک وقتی چیز دیگر

نباشد؟ مسأله همین طور است دیگر ...

گفتم: این‌دفعه از او این [موضوع] را سوال کن: اگر یک دستوری شما دادید و یک دستوری استاد داد و دستور شما مخالف دستور استاد (که همین حضرت آقا باشد)، از اقوام نزدیک ما بود و خیلی نزدیک بود از کار درآمد، در آن جا چه کنیم؟

اتفاقا بعد از یک مدتی مسأله را گفت بله ما این مسأله را از حضرت سوال کردیم و حضرت در جواب فرمودند که نباید اطاعت کنید از استاد!

گفتم پس بدان این شیطان است! می‌خواستم او را متوجه کنم. گفت: چرا؟ گفتم مسأله از دو حال خارج نیست: یا استاد واقعا استاد است یا نیست، اگر استاد است امکان ندارد دستورش با دستور امام زمان دو تا درآید، درست شد؟ پس اصلا اگر استاد نیست که هیچی. اگر استاد نیست پس این مقدار که تا به حال پیش این شخص بودی، این مقدار هم شما در ضلالت بودی و این را نمی‌توانی بگویی خودت که معترف هستی.

پس اگر او استاد است دیگر نمی‌تواند دستورش با دستور امام زمان مخالف درآید اگر مخالف درآید پس معلوم می‌شود دو ممشی است، معلوم می‌شود دو راه است، دو مسیر است. پس چون استاد را به عنوان استادی قبول کردی این [شخصی که با او مرتبط بودی] معلوم می‌شود شیطان است درست؟

خلاصه ما این را به او گفتیم و بعد از یک مدت ظاهرا خبر آورد که با فلانی دیگر صحبت نکنید! گفتم خب الحمدلله که خب قضیه ما روشن شد.

این مال این بود که این آقا وقتی که مرحوم آقا به این شخص می‌گفتند: آقای فلان شما باید بروید سر کار، شما باید بروید سر کسب و سر مغازه و حجره و یک مقدار از وقتتان را در روز به کار و کسب باید بپردازید، ایشان به حرف آقا گوش نداد. ایشان به جای این که بنشیند مثلا فرض کنید فلان ذکر را صد مرتبه، پنجاه دفعه، هزار دفعه هر چی بگوید، شروع می‌کرد از پیش خودش اضافه گفتن و کارش رسید به آنجایی که الان با أجِنّه ارتباط دارد و به طور کلی از مرحوم آقا قطع [ارتباط] کرد و ارتباط او با أجنّه و شیاطین است و به طور کلی از مسیر به کناری قرار گرفته چرا؟ به خاطر افراط است، جهت جهت افراط است.

خب این استادی که الان دارد به شما این مقدار ذکر می‌گوید آیا آن استاد خوبی شما را نمی‌خواهد؟ رشد شما را نمی‌خواهد؟ منفعت شما را نمی‌خواهد؟ می‌خواهد دیگر، خب چه ضرری به این استاد می‌رسد فرض بکنید که اگر بیاید به شما بگوید این کار را انجام بدهید و شما غیر از این را انجام بدهید و به یک مرتبه بالایی برسید خب چه ضرری به این می‌رسد؟ ضرری که نمی‌رسد نفعش تازه می‌رسد.

صحبت در این جا است که ما همیشه این طرف سکه را می‌بینیم، از آن اثرات و قضایایی که در آن طرف واقع شده ما خبر نداریم. شما که الان ذکر می‌گویی در حالی که این بچه گریه می‌کند و به این بچه اعتنا نمی‌کنی

بدان که نه تنها این ذکر برای شما فایده ندارد بلکه آن ناراحتی بچه دارد کار خودش را زیر زیرکی دارد انجام می‌دهد؛ دارد از زیر، زیرآب را می‌زند. باید انسان برود به بچه برسد، باید انسان نگذارد گریه کند، بچه ناراحت است، بچه یک نفس است، نفس محترم است. مسائلی که برای افراد است، افراد داخلی هست افراد اسره هست، افرادی که در منزل هست، تمام اینها مسئولیت‌هایی است که خداوند این مسئولیت‌ها را بر دوش انسان قرار داده. کی این مسئولیت را قرار داده؟ کی این بچه را خلق کرده و بوجود آورده و مسئولیت‌اش هم بر عهده او [پدر و مادر] سپرده است؟ التفات می‌کنید؟

خدا می‌گوید مگر تو نمی‌خواهی بیایی به طرف من؟ مگر تو نمی‌خواهی به من نزدیک بشوی؟ آیا از پیش خودت می‌خواهی برنامه دربیاوری؟ از پیش خودت می‌خواهی ذکر دربیاوری؟ از پیش خودت می‌خواهی عبادت کنی؟ یا آن که من گفتم، آن را که من تشخیص می‌دهم کدام یک از این دو؟ اگر خودت می‌دانی بسیار خب.

یکی از دوستان و رفقای پزشک ما در مشهد به نام آقای دکتر لاری ایشان در بیمارستان قائم متخصص خون است ایشان برای ما نقل می‌کرد می‌گفت یک روز یک مریضی آمد پیش من خانمی بود گفت اینجای من درد می‌کند؛ قلب من درد می‌کند.

من معاینه‌اش کردم دیدم نه، قلبش درد نمی‌کند؛ ناراحتی معده دارد منتهی فشار می‌آورد به این ناحیه دیافراگم و قلب و قلب درد می‌کند ولی اصل ناراحتی معده است. داروی معده به او دادم، می‌گفت برحسب اتفاق فردا رفتم داروخانه امام رضا در مشهد در آن فلکه جنب بیمارستان امام رضا، می‌خواستم یک دارو بگیرم دیدم اتفاقا آن خانم که دیروز مریض ما بود آمده در آن جا و دارد جر و بحث می‌کند با آن مسئول و اینها صحبت می‌کند. یکدفعه مسئول صدایش زد گفت آقای دکتر بیایید اینجا ایشان مریض شما هستند و نسخه شما [دستشان است]. نگاه کردم گفتم بله شما دیروز آمدید، گفت ایشان به ما می‌گوید که دکتر نفهمیده من قلبم درد می‌کند برداشته دوای معده داده، شما دوای قلب به من بده، چیز بده! عرض کنم حضورتان که حالا چکار کنیم با این؟ گفتم که خانم من دکتر هستم تشخیص دادم از معده شما است قلبتان نیست اما در عین حال اگر می‌خواهید داروی قلب بخورید بسیار خب این قفسه از بالا تا پایین داروی قلب است هر کدام را می‌خواهید بگویید برایتان تجویز کنند و به هر مقدار هم که می‌خواهید میل کنید!

مشکل این جا است که ما می‌خواهیم سر خود یک عملی را انجام بدهیم، سر خود می‌خواهیم یک کاری را بکنیم به خیال و به هوای اینکه ما می‌خواهیم پیشرفت کنیم در حالی که پیشرفت نمی‌کنیم. وقتی که من امروز داشتم در راه می‌آمدم با خودم گفتم که چه مطلبی را امروز خدمت سروران خودم عرض کنم این مطلب به ذهنم آمد که این قضیه را خدمت شما عرض کنم.

استاد مرحوم آقا مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری؛ آقازاده ایشان برای من نقل کرد که یک رابطه‌سببی هم ایشان با ما دارند. ایشان می‌گفتند که در بعد از فوت مرحوم آقای انصاری، تکفل اولاد صغار ایشان برعهده ما بود، وقتی که ایشان از دنیا رفتند بچه های کوچکی از مرحوم آقای انصاری باقی مانده بود و بچه هایی که شاید سنشان دو سال، یک سال در این حدود بود از ایشان باقی مانده بود و با وجود اینکه ایشان مایل نبود در همدان بماند و قصد مسافرت به سایر شهرها را داشت به خاطر تربیت و به خاطر رعایت این بچه ها در همدان می‌ماند و تکفل آنها را به عهده می‌گیرد. تا این که یک سفری ایشان می‌کند برای عتبات این قضیه را ما از خود مرحوم آقا رضوان اللَه علیه شنیدیم در وقتی که ایشان داشتند به عنوان تذکر این مطلب را به پدربزرگ ما که ایشان هم از دنیا رفتند داشتند برای ایشان این داستان را نقل می‌کردند، من نشسته بودم داشتم توجه می‌کردم می‌رود در عتبات و تقریبا بیش از دو ماه هم در آن جا می‌ماند این عتبات و جذبه این اماکن مقدسه و حالات روحی و وارداتی که برای ایشان پیدا شده بود در این اعتاب مقدسه آن چنان ایشان را شیفته می‌کند که میل سکنی و توطن در عتبات برای او حاصل می‌شود و در ذهن او می‌گذرد که بیاید ایران و کارهای خودش را جمع کند و برگردد به عتبات و دیگر بماند. حالا کربلا، نجف، کاظمین هرچی، دیگر در آن جا بماند و سکنای خودش را در عتبات قرار بدهد. با این میل و با این قصد با عیالش هم اتفاقا صحبت می‌کند که عیالش یکی از بستگان و محارم نزدیک ما است؛ خاله ما عرض می‌شود که ایشان هست و صحبت می‌کند و او هم اظهار آمادگی می‌کند برای این که بگردند و در عتبات در آن جا بمانند. شب مرحوم آقای انصاری پدر خودش را در خواب می‌بیند و می‌بیند که برادر کوچکش که تقریبا سنش آن موقع حدود پنج یا شش سال بیشتر نبود و اسمش محمود بود، می‌بیند کنار پدرش ایستاده و پدرشان رو می‌کند به ایشان و این جوری [درحالی که] دست می‌کشند به سر آن فرزندشان می‌گوید اگر یک بار به سر محمود دست بکشی ثوابش از این که تمام عمرت را در اعتاب مقدسه بگذرانی نزد خدا بیشتر است، یک بار!

خب این معنا و این مسأله چگونه قابل هضم و قابل توجیه است برای ما که یک دست به سر بچه کشیدن این ثوابش از یک عمر در کربلا به سر بردن و هر روز زیارت امام حسین کردن و در نجف رفتن و امیرالمؤمنین و زیارت کاظمین و سامرا [بیشتر باشد؟] و انشااللَه خدا برای همه قسمت کند، ما پارسال مشرف شدیم از طرف همه دوستان، نائب الزیاره بودیم در آنجا.

من در سفر همین سال گذشته که رفتیم در اعتاب مقدسه، در نجف بود که گفتم به اهل بیت خلاصه ما بدمان نمی‌آید بیاییم اینجا، خلاصه دیگر یعنی شوخی جدی اگر شرایط آماده باشد خلاصه ما کوله بارمان را جمع کنیم و خلاصه بیاییم در همین نجف و دیگر اینجا [روزگار] بگذرانیم و اینها. علی ای حال حالا معلوم نیست که چه خواهد شد اما خیلی آن مقام و موقعیت بخصوص نجف جاذبیت عجیبی دارد و بسیار این جاذبیت

جاذبیت قوی است که نمی‌شود کسی را تحت تأثیر قرار ندهد اما علی ای حال انسان مکلف است به اینکه به تکلیف عمل کند و باید راضی باشد به هر آنچه که خدا برای او می‌خواهد، اینجا باشد آنجا باشد، جای دیگر باشد فقط مهم این است که عمل انسان و فعل انسان مُمضی باشد و مورد رضای الهی باشد؛ این است. و حالا در هر کجا که می‌خواهد این مسأله تحقق پیدا کند. درست شد این مسئله است. یعنی دست کشیدن به سر یک بچه، تربیت یک بچه، رعایت احوال او را کردن، اینست که انسان را رشد می‌دهد، اینست که انسان را بالا می‌برد.

ما به خیال خود تصور می‌کنیم که اگر در آن شرایط قرار بگیریم سعه ما بیشتر می‌شود، ارتقاء ما بیشتر می‌شود، حالات ما بهتر می‌شود، واردات ما قوی تر می‌شود ولی مسئله این طور نیست. آنجا حسابش با اینجا فرق می‌کند و مسائل جور دیگری در آنجا ارزیابی می‌شود مسئله از این قرار است.

خداوند متعال ما را مکلف کرده است بر اینکه زندگی تشکیل بدهیم و بر اساس زندگی سیر و سلوک داشته باشیم. اگر سیر و سلوک بهتر و مفیدتر از تشکیل زندگی بود برای انسان، خب پیغمبر امر به ازدواج نمی‌کرد این همه روایاتی که راجع به ازدواج است به خاطر چیست؟ به خاطر اینست که پیغمبر یک منافع و مسائلی را می‌داند که آن مسائل بدون ازدواج برای سالک پیدا نمی‌شود. باید سالک ازدواج کند، البته ازدواجی که بر اساس اسلام باشد نه این که خواستهای مادی و دنیوی در آن مطرح باشد، نه؛ تمام آن موجب بُعد است. ازدواجی که بر اساس اسلام است که زن اطاعت شوهر را باید بکند و شوهر باید به تکالیف شرعی خودش نسبت به زندگی عمل کند، تمام اینها در جهت اعتدال سلوکی سالک قرار می‌گیرد و سالک را به جلو می‌برد، این مسئله مهم است. یک وقتی ما کاری انجام ندهیم که به خیال خود قدمی بر می‌داریم و راهی می‌رویم اما بعد مشخص بشود که نه اینها همه‌اش خواب و خیال بوده، اینها اثری خیلی نداشته.

یکی از مسائلی که مرحوم آقا بسیار نسبت به او حساس بودند این بود که زندگی یک سالک زندگی یک انسانی که دارد به طرف خدا می‌رود فرق نمی‌کند چه مرد و چه زن این زندگی به واسطه بعضی از افراط ها یا به واسطه بعضی از تفریطها این دچار نوسان نشود. خیلی ایشان حساس بودند.

اگر انسان کاری انجام بدهد؛ یک وقتی خب طبعا انسان یک تکلیفی دارد و بر اساس تکلیفش می‌خواهد عمل کند خب این یک مسأله دیگری است، گرچه تحمل آن برای یکی از طرفین مشکل باشد ولی خب تکلیف است، باید انجام بدهد ولی نه یک وقتی خارج از تکلیف به نظر خود انسان بعضی از کارها در راه خدا است در حالتی که نه اتفاقا به مسأله سلوک هم ارتباطی ندارد و صرفا تخیلاتی است که ممکن است برای انسان پیدا بشود آن وقت افراط در اینها موجب می‌شود که خدای نکرده یک مشکلاتی را در زندگی را به وجود بیاورد و برای طرفین این مسأله مشکل ساز باشد.

بارها می‌شد مرحوم آقا به دوستانشان تذکر می‌دادند که شب دیر به منزل نروید به مردها می‌گفتند شب زود در منزل باشید. وقتتان را بیخود به این طرف و آن طرف نگذرانید از سر کار که برمی‌گردید بروید در منزل، نگویید که حالا که از سرکار برمی‌گردم می‌روم یک جا می‌نشینم یک ساعت، دو ساعت، سه ساعت هر وقت که شد ساعت یازده دوازده یک می‌روم در منزل، نه اینها ضرر دارد، خوب نیست و مشکلاتی را ممکن است به وجود بیاورد، بالاخره انسان در یک شرایط خاص و در یک ضوابط خاصی قرار دارد، از آن شرایط و ضوابط اگر تخطی بشود این قضیه از اعتدال بهم می‌خورد و نمی‌شود این طور باشد. خود ایشان می‌فرمودند بعد از زمان مرحوم آقای انصاری یکی از شاگردان ایشان نسبت به این مسأله کم توجه کرد و با اینکه او حکم رفیق ما را داشت و با اینکه ما به ایشان تذکر دادیم ولی درعین حال این خیلی توجه نمی‌کرد، با دوستانش می‌گذراند، تا ساعت دوازده شب بیرون بود، به اشعار خواندن شعر حافظ و اینها مشغول بودند و چه و چه و چه. کم کم یک مشکلاتی در خانواده او به وجود آمد که مجبور شد عیالش را طلاق بدهد خب حالا این مسأله گناهش بر عهده کیست؟ این جریاناتی که پیش آمد بر عهده کیست و کی مسئول است؟ شوهر مسئول است چون کوتاهی کرده است و عمل نکرده است و همین طور به امید خدا اینها را رها کرده ولی مسئولیت دارد.

یکی از افرادی که من خودم می‌دانم که زندگی آنها به هم خورد و از شوهرش جدا شد و الان چند سال است؛ سه یا چهار سال است که بطور کلی متارکه هستند، این علتش این است [بود] که ایشان نسبت به مسائل زندگی و نسبت به تعهداتی که نسبت به [شوهر] و فرزندانش دارد ایشان کوتاهی می‌کرد و به ذکر و عبادت و نماز و کذا و ارتباط با رفقا و بیایند افراد در منزل و بروند و جلسه بگذارد و این بیاید و آن برود و ... نمی‌شود که این طور! یک مقدار از زندگی به این مسأله مربوط است و زندگی جهات دیگری دارد، رسیدن به مسائل زندگی، رسیدن به مسائلی که لازمه تداوم زندگی است، مربوط به شوهر، مربوط به فرزندان و مربوط به عائله تمام اینها شرایط راهیابی به آن مقصد و مقصود به حساب می‌آید نه این که جدا [است.] اگر ما شرایط و خصوصیات رسیدن به کمال را سدّ به حساب بیاوریم ده درصد آن عبادت است نود درصد آن چیزهای دیگر است، نود درصد آن رعایت موازینی است که اگر انسان آن موازین را رعایت نکند، این عبادت نه تنها اثر مثبت نمی‌گذارد اثر منفی می‌گذارد در نفس.

شیطان در کمین است و می‌خواهد به هر وسیله که شده بیاید و مسائل را ... گاهی از اوقات از راه عبادت می‌آید، چرا می‌گویند اگر شوهر راضی نیست شما نماز مستحب بخوانید نباید بخوانید چرا؟ وقتی که راضی نیست وقتی که در یک شرایطی هست که اقتضا می‌کند که جوانبی را زن در زندگی لحاظ بکند باید این لحاظ بکند؛ وقتی که در منزل نیست شما نماز نافله بخوان چه اشکال دارد، وقتی که شوهر در منزل نیست شما قرآنتان را آن موقع بخوانید نه اینکه وقتیکه تازه او می‌آید و نیاز دارد به اینکه محبتی را ببیند فرض کنید که خسته است

[به جای اینکه] سفره را بگذارید، تازه فرض کنید که من باب مثال انسان چادر به سر بکند و شروع کند به نماز و ذکر و قرآن و فلان و این حرف‌ها دیگه بابا این چه نمازی است؟ این دیگه چه ذکری است؟ حالا هر چیزی یک وقت و زمان و حسابی دارد. این بود یکی از مسائل مهمی که مرحوم آقا به دوستانشان چه به رفقای مرد و چه به رفقای مخدرات اینها تذکر می‌دادند و کاملا مراقب بودند که این انجام بشود این بود که خصوصیات و مسائل سلوکی و عبادی این یک نوع اختلاف و تنش و خلاصه سردی و نابسامانی را در زندگی به وجود نیاورد. این مسأله مسأله بسیار مهمی‌است و این موجب می‌شود که اگر انسان نسبت به این قضیه توجه نکند نه تنها راهی را نمی‌رود بلکه یک مرتبه متوجه می‌شود ای داد بیداد این در این مدت ده سال، پانزده سال، بیست سال نه تنها راهی را نرفته بلکه بسیاری فرصت‌ها را هم از دست داده که دیگر آن فرصت‌ها برای انسان قابل جبران نیست، التفات فرمودید؟

بنابراین نسبت به مسائل سلوکی و نسبت به رعایت جوانب سلوکی اولین مسأله برای زن این است که ببیند چه تدبیری را اتخاذ کند و چه حیله‌ای را بیاندیشد و به کار بگیرد که محیط زندگی او محیط با انس و با محبت و با مودت و با گرمی بیشتری باشد. این مسأله شرط اول برای حرکت سلوکی یک زن به شمار می‌رود. رفتن به مجالس زیاد نه تنها مستحسن نیست بلکه ممکن است اثرات نامطلوبی را بگذارد؛ جلسه ذکر هفته ای یک بار کافی است، دیگر بیش از آن مضرّ است برای افراد مگر در تحت شرایط خاصی. جلسه درس هفته‌ای یک بار و بیش از آن مقدار دیگر نشاط کافی و آن انبساط کافی خودش را از دست می‌دهد، بهتر است که مخدرات در منزل که هستند به مطالعه بپردازند و نقاط و نکاتی را که برای آنها مشکل است و اشکال می‌آید آنها را یادداشت کنند و بعد در آن جلسه از افراد خبیر سوال کنند.

بدانند که برای رفتن به این جلسات شرط اول رضایت رضایت شوهر است نه رضایت رضایت تحمیلی یا رضایت تهدیدی نه! رضایتی که واقعا از صمیم قلب آن راضی باشد. رضایت چماقی منظورم نیست! که بله علی ای حال بگوید راضی‌ام که دیگر راضی به رضایت خدایی! که از هر نا رضایتی [این خودش] بدتر [است] نه! واقعا رضایت رضایتی باشد که واقعا از صمیم قلب باشد و هیچ گونه کدورتی نداشته باشد.

این مسأله بسیار مسأله مهمی است و بدانید که این جلسات محترم است، جلسه‌ذکر جلسه محترمی است در آن جلسه نباید صحبت بیخود بشود نباید احوال پرسی‌های متعارف انجام بشود. در این جلسه باید سکوت رعایت بشود، توجه باید باشد، این قلوب باید به همدیگر مرتبط بشوند تا بتواند انسان استفاده کند.

مرحوم آقا در زمان سابق به رفقایشان تذکر می‌دادند و برای آنها این مسأله الزامی بود که در جلسه یک نوع میوه بیشتر نباشد، حتی اگر خلاصه دو نوع بود ایشان می‌گفتند یکی را بردار، یک نوع میوه بعد از جلسه، نه این که از اول جلسه بیایند بگذارند. گذاشتن میوه و تنقلات، این موجب انصراف ذهن و انحراف ذهن از

توجه به مبدأمی‌شود و از توجه به نفس و فرو رفتن در نفس و توجه به باطن و جلب بارقه‌ها و واردات می‌شود، این مسائل شوخی نیست.

من اواخری که مرحوم آقا در تهران بودند یک روز به مرحوم آقا عرض کردم که آقا در جلسه ذکر اصلا چرا باید میوه باشد؟ چرا؟ همین یک ظرف آب و یک [لیوان] که برای رفع تشنگی و اینها باشد کفایت می‌کند و دیگر نیازی به چای و فرض کنید که میوه و اینها نیست، آخر مجلس جشن که نیست، حالا در مجلس جشن خب بله از این تنقلات هست و از این مسائل ولی صحبت در مجلس ذکر است، ما که نمی‌خواهیم خودمان را گول بزنیم ما که نمی‌خواهیم خودمان را فریب بدهیم مجلس ذکر با اینها نمی‌سازد، خب یک وقتی انسان گاهگاهی اتفاق می‌افتد بعضی از اوقات انسان در ابتدای راه یک اهدافی دارد ولی بعد آن اهداف [تخفیف] پیدا می‌کند.

فرض کنید که شما دیدید دیگر بسیاری از این مجالس امام حسین و دهگی و هفتگی و ماهانه‌ای که می‌آید اینها بیشتر برای دید و بازدید و صله و خود نمایی و دیگر افتخار و نشان دادن لباس‌ها به همدیگر و حرف و نقل و اینها است حالا یک ذاکر و روضه خوانی می‌آید یک روضه‌ای می‌خواند و می‌رود ولی اینها هم می‌گویند که زودتر روضه‌اش را بخواند و برود و دیگر ما به کارمان بپردازیم. این خروج از آن هدف است، خروج از آن مسیر و طریق است که اول هدف هدف مقدسی است و مجلس با یک نام مقدس و با یک غایات مقدسی تشکیل می‌شود و در مرور زمان و در بستر زمان تغییر و تحول پیدا می‌کند. این صحیح نیست و این غلط است.

[در] این مجالس هم باید آن هدف همیشه آن رعایت بشود، آن هدف مقدس و آن ممشایی که در طبق آن ممشی تشکیل می‌شود و انسان استفاده می‌کند، واقعا استفاده می‌کند. من در بعضی از این مجالس که شرکت می‌کنم در مجالس ذکر واقعا حالم تغییر می‌کند واقعا انبساط پیدا می‌کنم ولی در بعضی از جاها که انسان می‌رود می‌بیند نه خسته شد، قبض او را گرفت مکدر شد، مسأله [اینجا] چیست؟

مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند اگر زنی با عدم رضایت و با عدم طیب خاطر یک چایی درست کند برای رفقا وقتی آن چایی را شما دارید می‌خورید احساس می‌کنید این چایی از روی طیب خاطر درست نشده، این چای از روی عشق و علاقه درست نشده از روی اجبار و از روی اکراه این چای [درست شده است.] نفس این خانمی‌که الان در این شرایط نامناسب آمده این چای را درست کرده، این نفسش می‌آید در این چای اثر می‌گذارد، این چایی را که شما می‌خورید مکرد می‌شوید، قبض شما را می‌گیرد، می‌بینید چقدر دقیق است مسأله چقدر حساس است، این قدر مطلب مهم است.

یک عدم رضایت، یک اجبار، یک اکراه می‌آید اثر خودش را می‌کند دیگر آن وقت شما ببینید که ما هر

کاری انجام می‌دهیم و اصلا بدون توجه به جوانب و قضایا و شرایطی که برای انسان آماده است داریم هر کاری را انجام می‌دهیم و به حساب خدا می‌گذاریم، به حساب پیغمبر می‌گذاریم، به حساب راه می‌گذاریم، به حساب مرحوم آقا می‌گذاریم در حالتی که انسان باید مسیر خودش را باید تصحیح کند.

لذا مرحوم آقا به من فرمودند که آقای آسیدمحسن ما از روی ناچاری می‌گوییم آقا یک میوه و الّا بالاخره می‌بینیم رفقا از راه دور می‌آیند اینجا می‌گوییم حالا قضیه [مجلس] تمام شده، یک میوه‌ای بخورند و ذائقه‌ای عوض کنند.

بعد ما دیدیم که ایشان حتی آن یک میوه را هم برداشتند و گفتند که در مجلس فقط چای داده بشود همین، چرا؟ به خاطر اینکه این ذهن، جمعیتش بیشتر بشود. انسان همش فکر این نباشد که الان جلسه تمام می‌شود میوه می‌آورند! خب این ذکر در اینجا نمی‌تواند اثر بگذارد، این نمی‌تواند این در اینجا ... ولی اگر از اول خیالش راحت باشد هیچ خبری نیست، فرض کنید که همان یک چایی که بوده، حالا بعدش هم که تمام شد یک چایی هست. من نمی‌گویم میوه نباشد نه میوه عیب ندارد باشد، آن دیگر بسته به میل خود رفقا و دوستان است، من فقط نشان می‌دهم می‌گویم راه این است، مسیر این است، حالا هر مقدار هر شخصی می‌تواند خب باید بیاید. پس بنابراین عرض می‌شود این مطالبی که عرض شد قصد نبود و اما خدا ... این طور مسأله دیگری در نظر داشتیم، انشاءاللَه در جلسه‌ای دیگر آن مطلب را عرض می‌کنیم.

به این نحو پیش آمد که راه سیر وسلوک فقط عبادت که نماز است نیست، خدمتتان عرض کردم ده درصد قضیه به نماز و ذکر است، نود درصد قضیه به مسائل دیگر است و آن چه را که آنها آن چه را که آنها ... اصلا می‌دانید مرحوم آقا چه می‌فرمودند؟ مرحوم آقا این را می‌فرمودند که سالک که شب بلند می‌شود برای نماز شب، برای نافله، برای دعا و امثال ذلک باید شب بگیرد و روز برود پخش کند؛ یعنی روز آن چه را که گرفته آن صفای باطن، آن طراوت، آن نشاط و آن چه را که جذب کرده باید در روز به کار ببندد و به کار بگیرد، این مهم است، خب حالا ببینید چقدر مسأله مهم است.

پس بنابراین سلوکی را که پیغمبر اکرم صلی اللَه علیه و آله وسلم برای ما آوردند و ائمه به آن سلوک تذکر دادند، این سلوکی است که خَيْرَ أُمَّةٍ است یا أُمَّةً وَسَطاً است، شما امتی هستید در طریق وسط، در طریق اعتدال، نه جانب افراط و نه جانب تفریط. این سلوک همان سلوکی است که قول مرحوم آقا آن مقام جمعُ الجمعی و آن مقام وحدت در کثرت و آن چه را که سابقین فاقد این سلوک بودند و به این درجات نرسیدند، این سلوک برای امت پیغمبر حاصل می‌کند. انشااللَه امیدواریم به آن چه که بزرگان فرمودند عامل باشیم و از خداوند بخواهیم که ما را از اعوجاج و افراط و تفریطها نسبت به مسائل مصون و محفوظ بدارد.

اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

خب خیلی از حضور سروران و مخدرات تشکر می‌کنم و فرصتی بود که به دست آمد، من عرض کردم

که ما حتی کمتر از دو ماه هم مایل هستم که خدمت برسیم و عرض می‌شود که از انفاس قدسیه سروران، خودم بهره مند بشوم و واقعا وقتی که در یک همچنین مجالسی شرکت می‌کنم اصلا روح من باز می‌شود و قلبم انشراح صدر پیدا می‌کند و خودم شائق هستم برای این که با افرادی برخورد کنم و صحبت داشته باشم که اینها اهل درد هستند و اهل راه هستند و اهل مسیری هستند و من واقعا جدا عرض می‌کنم خودم را مغبون می‌بینم که خلاصه شما جلو هستید و ما از قافله عقب.

انشاءاللَه امیدواریم که همیشه مشمول دعای خیر دوستان باشیم و ما را فراموش نفرمایید، خیلی از لطف شما متشکر و ممنون هستیم با اجازه از مخدرات.

اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد